

مسلطان الشعر اوحید دستگردی



..... مرحوم وحید چنانکه آثار گرانبهای وی بهترین معرف او و صحت
گفتار ما است قریحه‌ای وقادو طبیعی توانا داشت و با آنکه در ترکیب الفاظ شیوه
اساتید پیشین نظم فارسی را از دست نمی‌داد معانی بدیع در سخنان وی بسیار دیده
می‌شود .



چون موت شایستهی وقت زجر جزیب نیست نظریه اثر
 زلف زینت کعبه است
 ملوکانه است نه در جیب صدران و شطاب
 شکر در راه عطای سبب سلطان شعراء این شجره فرخنده هم شمع سبزه است
 ۱۳۲۲

* بیژن وحید، فرزندزاده مرحوم وحید دستگری و خواهرزاده راقم این سطور که هم اکنون چهارده بهار از عمرش گذشته و خدایش سلامت بدارد، هفته پیش مرا بشارت داد که چندقطعه بخط استاد وحید یافته است و آنها را آورد و بمن سپرد.

یکی متن حکم سلطان الشعراء وحید بود و بقیه قسمتی از اشعار منظومه سرگذشت اردشیر بابکان. حکم سلطان الشعراء وحید تاکنون در هیچ جامنتشر

نشده بود و اشعار منظومه نیز خیلی بیش از آن می نمود که در مجله ارمغان نشر یافته و توسط آقای وحید زاده بصورت جداگانه چاپ شده است از خدا می خواهیم که دیوان اشعار و وحید که خود زنده کننده و ناشر دو این تنی چند از شعرای ایران بود هر چه زودتر بزور طبع در آید و به علاقمندان هدیه گردد این کار وسیله شادی روح آن مرحوم و امتنان دوستانش خواهد بود.

مردی خوش سیما و گشاده روی و فروتن و مهربان و کم آزار، در طریق وفا و محبت ثابت و راسخ، در وطن پرستی و ایران دوستی بی نظیر، با لطف طبع و حسن معاشرت یگانه و خلاصه آنکه شخصی بود دارای ملکات فاضله و خصائل حمیده و بهمین سبب در دل دوستان خود جای داشت ... (۱)

مرحوم وحید دستگردی نویسنده و ناشر ارمغان یکی از شعرای فاضل و دانشمند زمان ما است که علاوه بر سایر خدمات فرهنگی و تألیفاتش باعتبار نشر مرتب ۲۲ ساله مجله ارمغان بر شعراء و نویسندگان و ادبیات معاصر حقی عظیم دارد و فعالیت های ادبی و خدمات فرهنگی وی دارای ارزش بزرگی و کم نظیر است.

وحید در انواع شعر توانا بود و بخصوص سبک نظامی گنجوی را باستانی پیروی می کرد و بر اثر علاقه ای که (۱) بسخن نظامی داشت انجمن ادبی حکیم نظامی را با دستیاری چند تن از ادبای زمان تأسیس کرد که یکی از معروفترین مجامع ادبی بشمار میرفت. یکی از خدمات شایسته انجمن ادبی حکیم نظامی تصحیح خسته نظامی است (۲)

وحید بسال ۱۲۹۸ هجری قمری (۱۲۵۸ شمسی) در قریه دستگرد (بخش ۵ اصفهان چشم بجهان گشود.

شرح زندگی خود را در منظومه سرگذشت اردشیر که قسمتی از آن در اختیار نگارنده است و تا کنون منتشر نشده است چنین منظوم داشته:

۱- اطلاعات هفتگی - سال دوم - شماره ۹۳ - تهران - ۱۳۲۱

۲- آتشی که خاموش نمی شود. مجله خواندنیها - خرداد ۱۳۳۴ - سال ۱۵

بشهرم جان غمین وز روستا شاد
 شعار دهقنت اندیشه‌ام بود
 در رستا برویش قفل بستند
 حسن چون جد خویشم نام بنهاد
 چو قاسم باب خود مردم ندیدم
 فزودش راستی کیهان کجی کاست
 فرشته وش نه خوانده نه نوشته
 ودیعت هشته دست آفرینش
 خیانت زا و نسیدیده هیچ دیار
 خوش آنکس کاینچنین آمد چنان رفت
 که مکتب بردو بسپردم با استاد
 مرا آموزگار آمد نه بس دیر
 پدر بر او استاد دیگرم داد
 نمودم دانش آموزی حواله
 سخن پرداز و گفتار آفرین بود
 مرا از علم و فضل آموخت یکسر
 ز موزون طبع فرخ بود حال
 همی در شعر رغبت می‌فزودم
 تخلص «لمعه» زان شادی بمن داد
 پدر را گفت کاین فرخنده فرزند
 که ما را هرچه دانش باشد آموخت
 بشهر آموختن از هر هنر بهر
 بیاطل می‌رود دور زمانش
 ولی مادر بفرقت تن نمیداد
 بهشخم و تخم و گاو و خرمنم کار
 پدر اندر صفاهانم فرستاد
 ادیبی شد بزرگ آموزگارم

کیم من شهربندی روستا زاد
 کشاورزی بدوران پیدشام بود
 بناگاه داس دهقان را شکستند
 پدر کز ایزدش با دا روان شاد
 همی تا خوی بیامردم گزیدم
 با آیین استوار و در سخن راست
 بشکل آدم و خوی فرشته
 ولیکن در نهادش هوش و بینش
 بدو داده امانت یار و اغیار
 بیایکی آمد و پاک از جهان رفت
 چو گشتم هفت ساله باشدم یاد
 نخستین بود استادم زنی پدر
 شدم یکساله چون هم سنگ استاد
 بمالای سه ده هشت ساله
 دوم استاد اگرچه ده نشین بود
 سه ساله هرچه بود او را میسر
 بهشت و نه چو بالغ گشت سالم
 شکسته بسته شعری می‌سرودم
 بمن استاد گشت از شاعری شاد
 ده و دو ساله استاد خردمند
 دیگر از ما نیارد دانش آموخت
 ز رستا بایدش بردن سوی شهر
 از این پس گریه باشد مکانش
 پدر میخواست در شهرم فرستاد
 سه سال از آن بده ماندم گرفتار
 بسن پانزده با سعی استاد
 چو یزدان با ادب میخواست یارم

مهمین استاد دانای مدرس
سخن سنجی بدو جان سخن شاد...
نهان لعلش چنین در کان نبودی
صفاهان سرمه بودی خاک پایش...
ز هر علم و هنر آب و خورش داد
وز آن آموزگار است آنچه دارم
تخلص داد در گیتی و حیدم
وحید اندر زمانها شد فسانه...
فشردم در ره علم و ادب پی
بگوش من رسید آن نغز آواز
چو حسالم نیز دیگر گون خیالم
شدم از هر چه جز مشروطه خاموش
که آهو از پلنگ کوهساری
سرو جان با صداقت بر سر دست
بمدل و داد، داد مدح دادم
کشودم دست با پای استواری
شدم مشروطه ساز و مستبد سوز...
صلا داد آسمان از خاک؟
بگیتی زد صلا ی سوگواری...
صفاهان بود از این آشوب چوی من
درفش کاویان فش فتح فرجام
سخن را در زمانه داد دادم
ز فکر و فتنه و آشوب و دستان
بگیتی نشر میشد نامه من...
بیانم همچو توب آتش فشان بود...

سخن پرداز یحیای مدرس
حکیمی در فنون حکمت استاد
دریغا گردد اصفهان نبودی
اگر جز در صفاهان بود جایش
مرا بر خوان دانش پرورش داد
بجان مرهون آن آموزگارم
شنیدم اندر سخن سنجی نشیدم
وز آن فرخنده استاد زمانه
غرض تا بیست سال از عمر شد طی
بناگه بانگ آزادی شد آغاز
دگر گون گشت از این آوازه حال
ز تحصیل هنر کردم فراموش
چنان از مدرسه گشتم فراری
شدم از باده مشروطه سر مست
زبان در دم ظلم و کین گشادم
بحسرف آرائی و نامه نگاری
مه و هفته گه و بیگه شب و روز
سی و دوازده سصد افزون
سیاه اهریمن سرمایه داری
به شش ماه نخست جنگ کایمن
یکی نامه درفش کاویان نام
بشهر اصفهان پرچم گشادم
بگیتی هر چه میکرد انگلستان
رقم میزد بنامه خامه من
سنانم خامه شمشیرم زبان بود

وحید چند ساله در محضر مدرس تلمذ نمود و سپس از محضر آخوند
ملا عبدالکریم استفادت برد و بعد مقدمات حکمت را نزد مرحوم جهانگیر خان
حکیم قشقائی و آخوند ملا محمد کاشی بیاموخت.

در جریان مشروطیت ترك مكنب و مدرس گفت و در صرف آزادیخواهان درآمد و اداره روزنامه‌های پروانه ، درفش کاویان ، زاینده رود و مقتش ایران منطبقه اصفهان را بعهده گرفت و علیه روس و انگلیس مقاله‌ها و اشعار تند و انتقاد آمیز نوشت و نشر داد و پس از آنکه قشون روس و انگلیس باصفهان درآمد و وحید مجبور بترك دیار شد و در روز ۴ شنبه ۱۷ جمادی الاولی سال ۱۳۳۴ هجری قمری به چهارمحال بختیاری مهاجرت کرد و قریب دو سال در آن سامان روزگار گذرانید و بسرودن اشعار وطنی و تنظیم کتاب سرگذشت اردشیر بابکان پرداخت و وحید شرح مسافرت خود را از اصفهان در کتاب ره آورد که در دو مجلد چاپ و منتشر شده بتفصیل شرح داده است . و در آنجا میگوید:

ره آورد آئینه کردار نما و راستگوئی اشخاصی است که بنام مهاجرت از تهران و شیراز و اصفهان در چهارمحال گردآمده و بتدریج پراکنده شدند. ره آورد جغرافیای بلوک چهار محال و طومار رفتار و هنجار اغلب خوانین بختیاری است با سدهزار رعیت بی پناه .

ره آورد مشتمل بر چهار هزار بیت اشعار وطنی و اجتماعی است...
 وحید در سال ۱۳۳۶ (ه . ق) باصفهان بازگشت و اموال خود و بستگانش را در معرض نهب و غارت دید و برای تظلم بتهران رفت و به وثوق الدوله نخست وزیر دانش پرور وقت متظلم شد .

نامه زیر که تاریخ ۱۱ رمضان ۱۳۳۶ را دارد و گویا برای وثوق الدوله یا یکی دیگر از رجال قوم نوشته شده است :

قربانت گردم باقلبی مملو از ارادات غایبانه پس ازادی مراسم خلوص شرح حال خود را ذیلاً از لحاظ انورت میگذرانم .

رهی بجرم نگارشات بر ضد دشمن وطن (انگلیس) تظلم و نثر آ که يك چكامه آن را نگاه از نظر دقت میگذرانم سه سال است از خانه خود در اصفهان آواره ام . پنجماء است هم در طهران بر اینکه مختصر علاقه‌ام را انگلیسان ضبط کرده‌اند بوزارت خارجه تظلم مینمایم ولی (آنچه البته بجائی نرسد فریاد است) اینك ما یوسانه ناچارم که از طهران بطرف اصفهان عزیمت نمایم هر گاه وجدان پاک و ایرانیت حضرت عالی حکم فرماید که یکنفر ادیب ایرانی را که انگلیس ها از پا در آورده‌اند در غرقاب محنت دست گیری نموده و از چار - موجه حوادث نجات داده بساحل برسانید رهی را احضار فرموده و بوظیفه وجدانی خویش رفتار فرمائید .

احضار بنده هم ممکن است در بازار کنار خندق بتوسط آقای مقتدرالصنایع بعمل آید .

عرضه کردم در حضورت شرح حال خویش را
تا توانگر دست گیری چون کند درویش را

امضاء : وحید
دادخواهی وحید مؤثر افتاد و اموال او باز پس گرفته شد و رفع
تظلم گردید.

پس از آن وحید در تهران ماندنی شد و در برج دلسو (بهمن)
۱۲۸۸ شمسی مطابق با سال ۱۳۳۸ هجری قمری اولین شماره مجله ارمغان را
منتشر ساخت.

مقارن با انتشار مجله ارمغان - وحید در اداره انطباعات وزارت
فرهنگ مشغول بکار گردید در نهم تیرماه ۱۲۹۸ بموجب حکم شماره ۲۶۴۲
وزارت عدلیه به عضویت محکمه ابتدائی رشت منصوب شد ولی از قبول آن استنکاف
نمود و بدعوت مرحوم داور در تشکیلات جدید عدلیه پاسخ منفی داد و حکم ریاست
محکمه جنحه مرکز را نیز رد کرد.

شماره اول مجله ارمغان در ۳۶ و با ترکیب بندی که قسمتی از آن ذیلا نقل
می شود شروع شده است :

کاندر ظلمات التهایبی	ای تشنه سلسبیل عرفان
زین چشمه بوج آمد آبی	مژده که بجویبار عرفان
دریا کف و درفشان سحابی	وزبحر علوم شد بکیوان
بر تافت مهبی چو آفتابی	وز مطلع آسمان ایقان
ز اوراق خرد مهبین کفابی	شیرازه گرفت دست دوران

چاپار سروش آسمانی

آورد بخاکش ارمغانی ...

مجله ارمغان بیست و دو سال بطور مرتب و با همت وحید در تهران
انتشار یافت و علاوه بر آن همه ساله یک جلد کتاب ادبی با تاریخی نفیس بضمیمه مجله
برای مشتریان ارمغان میگردید.

آخرین شماره ارمغان در دیماه ۱۳۲۰ منتشر شده و آخرین مقاله وحید
تحت عنوان: « زبان فارسی را دریا بید » در همین شماره چاپ شده است.

انتشارات ارمغان بشرح زیر بوده است:

دیوان ابوالنرج رونی - دیوان باباطاهر عریان - جام جم اوحدی -
ره آورد وحید (۲ جلد) دیوان قائم مقام فراهانی - دیوان هاتف اصفهانی -
اشعار گزین - تذکره تحفه سامی - تذکره نصرآبادی - رسائل خواجه عبدالله
انصاری - هزار اندرز حکیم نظامی - دیوان عبید زاکسانی - دیوان
ادیب الممالک - مخزن الاسرار نظامی - خسرو و شیرین - لیلی و
مجنون - شرفنامه - هفت پیکر - اقبالنامه - گنجینه گنجوی - دیوان جمال الدین
عبدالرزاق اصفهانی .

وحید گذشته از خدمات ادبی - ۳ دبستان نیز یکی در دستگرد بنام
جمال الدین و دیگری درقریه سوهانک تهران بنام «دبستان ارمغان» و یکی
بنام «دبستان میرزا طاهر» در نصرآباد اصفهان تأسیس کرده و هم اکنون
در اصفهان و تهران چند دبستان و دبیرستان دخترانه و پسرانه دولتی بنام او نامگذاری
شده است و ۲ کتابخانه نیز در اصفهان یکی بنام کتابخانه ارمغان و دیگری بنام
کتابخانه وحید بنام او نامیده می شود.

وفات وحید در ساعت ۵:۸ شام تیره ۳ شنبه هشتم دیماه ۱۳۲۱ اتفاق
افتاد. باقوت وحید مجله ارمغان و انجمن ادبی حکیم نظامی که مخلوق
او بودند در محاق تعطیل در آمدند و پس از چند سال بکمک دوستان و
فرزند بزرگ آن مرحوم آقای وحیدزاده (نسیم) مجله مجدداً منتشر و انجمن
شروع بکار کرد.

وحید پس از ۴۷ سال زندگی ادبی در سن ۶۳ سالگی در تهران بدرود
زندگی گفت و جنازه اش در امامزاده عبداله (شهرری) بخاک سپرد شد. بر روی
سنگ قبر او این عبارت نقش گردیده است:

«آراء گاه - اسناد سخن شادروان حسن وحید دستگردی مدیر مجله ادبی
ارمغان متولد ۱۲۹۸ - متولد ۲۰ ذی الحجه ۱۳۶۱ هجری قمری مطابق ۸ دیماه
۱۳۲۱ خورشیدی .»

وحید نیا